

تفسیر درست تاریخ

عطالله مهاجرانی

دوست و همکار ارجمندم جناب آقای محمدصادق حسینی قائم مقامی مقاله ای نوشته اند با عنوان: «امپراطوريات العالم و الرخف علی بابل»، که در «شرق الاوسط» روز دوشنبه 6/1/2003 شماره 8805 منتشر شده است. این مقاله از دو زاویه مورد نقد و گاه رد قرار گرفته است.

نخست این که، نویسنده مقاله در «مرکز بین المللی گفتوگوی تمدنها» کار میکند. منتقدان کوشیده اند مقاله «امپراطوريات...» را به گونه ای ضد تمدن ایرانی وانمود کنند. دوم اینکه نویسنده مقاله متولد عراق - نجف - است؛ از اینرو برخی نویسندگان کوشیده اند مقاله را ضد ایرانی و نویسنده را عراقی الاصل معرفی کنند. گویی هر ایرانی که در هر جای جهان متولد میشود اصولاً منتسب به همان خاک و کشور تلقی میشود. هر چند از نوادگان قائم مقام فراهانی باشد!

از آن جا که این گونه جهت گیریهایی که با پرخاش و گاه هتک همراه است، ارزش بررسی و تأمل ندارد باید از آن صرف نظر کرد و با کرامت گذشت. به نظر اینجانب مسئله مهم، پرداختن به تفسیر و داوری جناب آقای حسینی درباره کوروش کبیر و امپراطوری هخامنشی است. امپراتور کو گفته است: «مشکل بتوان دانست که تفسیری حقیقت دارد یا خیر، اما تشخیص تفسیرهای نادرست چندان دشوار نیست.» به گمانم تفسیر جناب آقای حسینی را میتوان تفسیر نادرستی از کوروش و امپراتوری ایرانی روزگار او دانست:

1- ایشان کوروش را ششمین پادشاه از سلاله ایرانی هخامنشی دانسته اند. اگر منظور امپراتوری هخامنشی باشد، کوروش نفر اول و بنیانگذار است البته او از خانواده شاهی است که نیاکانش در قلمرو حاکمیت سلسله ماد تعریف میشوند.

2- وقتی میخواهیم درباره کوروش و امپراتوری او ارزیابی و داوری کنیم، انصاف نیست که این داوری با معیارهای امروز و ارزشهای روزگار ما سنجیده شود. باید کوروش را در ظرف زمانه و روزگار خود او سنجید و داوری کرد. از این رو تعبیر «ستمگرانه» برای شیوه حکومت کوروش و این که امپراتوری او مبتنی بر شمشیر و ستم بوده است روا نیست؛ به ویژه در شیوه رهبری و خط مشی کوروش شاهد تدبیر و حکمت درخشانی هستیم که امروزه نیز توجه بدان عبرت آموز و جذاب است. به عنوان مثال وقتی کوروش بر استیلاگ پادشاه ماد غلبه کرد، کوشید رفتار او با نظام سابق و استیلاگ مبتنی بر مدارا و عطاوت باشد. او خود را پادشاه ماد و پارس نامید، تا طرفداران مادها گمان نکنند که ماد سرنگون شده است. او حتی با «آمیثیدا» دختر استیلاگ ازدواج کرد. این ازدواج، به گونه ای ازدواج پیامبر گرامی اسلام با دختر ابوسفیان بعد از فتح مکه را تداعی میکند.

3- پیروزی کوروش بر بابل و آزادی یهودیان از جمله سرفصل های درخشان امپراتوری هخامنشی و رهبری کوروش است. کوروش پیش از آن که به عنوان آزادیبخش به بابل حمله کند، از طرف مردم بابل و به ویژه یهودیان به عنوان نجاتبخش تلقی شد. این تلقی بعد دینی نیز پیدا کرده است؛ چنان که در کتاب «اشعیاء» نبی با آیاتی پر جاذبه از فتح بابل توسط کوروش و سربازان او یاد شده است؛ در کتاب «عزرا» به تفصیل شیوه رفتار کوروش با یهودیان مطرح شده است؛ «در سال اول سلطنت کوروش، پادشاه پارس، خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود به انجام رساند. خداوند کوروش را بر آن داشت تا فرمانی صادر کند و آن را نوشته به سراسر سرزمین پهناورش بفرستد».

(کتاب «عزرا»، باب 1)

4- این نکته شایسته توجه جدی است که کوروش بر اساس تحلیل و داوری مریویس، یک زردشتی باورمند بوده که در راه گسترش آیین خود کوشیده است. بناهای بازمانده از دوره هخامنشی نیز بیشتر وجه و بُعد دینی دارد. مع الوصف شاهد مدارای شگفت انگیز کوروش با پیروان دیگر ادیان هستیم. به تعبیر استاد عبدالحسین زرینکوب: «کوروش همه جا با مغلوبان، به رأفت، با دشمنان، به مدارا و با صاحبان عقاید و رسوم مخالف، به تسامح رفتار میکرد»...

کوروش نفعه تازهای را در عالم دردمید و الگوی یک فرمانروایی نوین را که مبتنی بر اخلاق و عدالت و نجابت بود به عالم عرضه کرد. بیانیه او در بابل، که یک نسخه آن بر روی یک استوانه گلی از دستبرد حوادث مصون مانده است، در ضمن تقریر پیروزی بر دشمن و دلجویی از مغلوبان و ستمدیدگان، اولین پیشنویس اعلامیه حقوق بشر را در آن دنیای ظلم و تبعیض و هرج و مرج عرضه میدارد».

5- بدون تردید، شیوه تعامل مبتنی بر حکمت و مدارا و مهر کوروش با دیگر ملتها موجب شده است که مولانا ابوالکلام آزاد در کتاب خود، کوروش را همان ذوالقرنین مطرح شده در آیات قرآن (سوره کهف) بداند و برای او چهره ای و شخصیتی پیامبرگونه ترسیم نماید. این تحلیل مورد توجه و تأکید علامه طباطبایی در «المیزان» قرار

گرفته است. علامه طباطبایی بحث مفصلی تحت عنوان: گفتار پیرامون داستان ذی القرنین، در ذیل آیات ۸۳ تا ۱۰۲ سوره کهف مطرح کرده اند. علامه طباطبایی به نقد مفسرانی پرداخته اند که ذی القرنین را اسکندر کبیر میدانند و در این نقد اشاره میکنند که: «اوصافی که قرآن برای ذی القرنین شمرده، تاریخ برای اسکندر مسلم نمیداند و بلکه آنها را انکار میکند؛ مثلاً قرآن کریم چنین میفرماید که ذی القرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و خلاصه دین توحید داشته، در حالی که اسکندر مردی وثنی و از صائین بوده، همچنان که قربانی کردنش برای مشتری، خود شاهد آن است. و نیز قرآن کریم فرموده ذی القرنین یکی از بندگان صالح خدا بوده، به عدل و رفق و مدارا عمل میکرده، و تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است. علامه طباطبایی قول مولانا ابوالکلام آزاد را به دقت بررسی نموده و مواردی را که در آیات قرآن مجید است بر کوروش تطبیق میدهد. (المیزان، ج ۱۳، ص ۶۳۹ تا ۶۶۸)

6- داوری مورخان و پژوهشگران غیرایرانی، مثل هرودوت، گزنفون، دیودوروس سیسیلی، نیکولای دمشقی شایسته تأمل جدی است. آنان همگی کوروش را میستایند و شخصیت پرجذبه و مؤثر و سازنده و متسامح او را تحسین میکنند. در یک کلام، با توجه به این که کوروش از بُعد سیاسی و تمدنی، از جمله رموز هویت ایرانی است و با توجه به این که براساس تفسیر و تحلیل علامه طباطبایی در ذیل آیات مربوطه سوره کهف، و نیز براساس کتاب «اشعیا» و «عزرا» و «دانیال»، کوروش را هاله ای از تقدس پوشانده است، نمیتوان امپراتوری او را مبتنی بر ستم تفسیر کرد.